أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 بحث راجع به كیفیت و نحوه رعایت ارتباطات بین زن و شوهر و محدودیت تكالیفی كه خداوند متعال و شریعت اسلام بر هركدام از آن دو مترتّب كرده است بود. عرض شد قبل از پرداختن به این مسئله باید به اصل و ریشه این حكم الهی توجه كرد، ریشه‌ای كه محل بحث و گفتگوی بسیاری از افراد است و دغدغه كنكاش در این مسئله برای خیلی وجود دارد. همان‌طوری كه عرض شد در این مسئله به نظر می‌رسد كمتر شخصی راه اعتدال را پیموده، بعضی در برخورد با مسئله رابطه بین زوج و زوجه آن‌چنان قائل به تفریط شدند كه ممكن است از عبارت آنها یك نوع بی‌توجهی و بی‌حرمتی نسبت به ساحت شخصیت زن دیده بشود.

 یك وقت یادم هست با مرحوم آقا جایی می‌رفتیم این قضیه تقریباً برای حدود سی و یكی، دو سال پیش است یكی از افرادی كه در آن وسیله بود از یكی از علمای موجّه طهران كلمات و مسائل مختلفی نقل می‌كرد، مطالبی داشت و وقتی‌كه با رفقا، دوستان و اشخاص می‌نشست از این مطالب مطرح می‌كرد: شكر خدایی را كه ما را این‌گونه آفرید، شكر خدایی را كه ما را در امّت پیغمبر آفرید، شكر خدایی را كه این مواهب خودش را به ما داد و امثال ذلك. یك مرتبه در بین صحبتهایش گفت شكر خدایی را كه ما را مرد آفرید! مرحوم آقا فرمودند: نه، صبر كنید آقا! این چه عبارتی است؟ شكر خدایی را كه ما را مرد آفرید؛ یعنی خوب شد

 كه زن نیافرید دیگر، خب مگر زن چه اشكالی دارد؟ زن یكی از دو قوام عالم خلق است، اگر زن نباشد خلقتی وجود ندارد و از نقطه‌نظر تأثیرات و تأثرات و فعل و انفعال و جنبه‌های مثبت و منفی اخلاقی و خَلقی زن نقش مهمی در ساختار تشكیل یك انسان دارد و كار خداوند كه عبث نیست. شكر خدایی كه ما را زن نیافرید؛ این مسئله‌ای نیست كه از دیدگاه یك فردی كه معتقد و عالم به مبانی اسلام است سر بزند با اینكه آن شخص شخصِ بسیار موجّه و از علماء، زهّاد و عبّاد معروف بود، به جهتی از جهات!

 یكی از مطالبی كه حالا در این ضمن به نظر رسیده خدمت دوستان و رفقا عرض كنم این است كه: مقصود از بیان این مطالبی كه در این جلسات گفته می‌شود طرح مبانی و معتقدات اصیل اسلامی از دیدگاه بزرگان اهل معرفت و اولیاء و اشخاصی است كه با چشم باز به حقایق و احكام دین نگاه می‌كنند و از آنجایی كه بالأخره دوستان كم‌وبیش با مرام و ممشای بزرگان از فقها و عرفا و دانشمندان دینی كه در این زمینه مطالبی را مطرح كردند و بیاناتی داشتند كه هركدام از آنها برای انسان راهگشا است. همین دیشب من رفته بودم سر یكی از گنجه‌ها می‌خواستم یك چیزی را بردارم اتفاقاً چشمم افتاد به یك نواری كه اصلًا به‌طوركلی من از آن نوار غافل شده بودم كه همچنین چیزی وجود دارد و صحبت‌های مرحوم آقا در این نوار موجود است. تقریباً حدود بیست دقیقه هم بیشتر نبود، صحبت‌های متفرقه بود در ضمن هم یك بیست دقیقه‌ای كه ظاهراً مشخص شد یكی از جلسات شب‌های ماه رمضان كه در مشهد صحبت می‌كردند مربوط به آنجا بوده است. ما كنجكاو شدیم این را برداریم و آن قسمت‌های اوّل و دوّم را كه كنار گذاشتیم به خود نوار ایشان رسیدیم. پنج دقیقه من گوش دادم و بعد دیگر چون كار داشتم نمی‌توانستم ادامه بدهم. همین پنج دقیقه مطالبی در آن بود كه واقعاً می‌توانست برای تشخیص‌

 بین حق و باطل مطلب را تمام كند. ببینید طرز بیان و گفتار مطلبی را كه یك بزرگ، یك شخصی كه خودش با چشم باز و با دید باز دارد نگاه می‌كند، خیلی فرق می‌كند با افرادی كه از روی كتاب بیایند مطالبی را بخوانند و بعد هم بیایند بگویند، خیلی تفاوت دارد بلكه تفاوت بین‌المغرب و المشرق است.

 منظور این است كه این مطالب مطرح بشود؛ طبعاً رفقا و دوستان از این مسائل كم و بیش اطّلاع دارند و توقّع آنها هم همین است كه مطالبی كه مطرح می‌شود مسائلی باشد كه دیدگاه و جایگاه نظرات و آراء بزرگان در اینجا باشد. لذا ما از هر كسی در اینجا مطلب نقل نمی‌كنیم و نسبت به این مسئله كسی هم نمی‌تواند خود را طلبكار بداند. بالأخره همه جا و در هرجا و در هر موقعیت مطالب و مسائل زیاد گفته می‌شود طبعاً دیگر نیازی برای تكرار آن مطالب نیست و افرادی كه در اینجا می‌آیند با هدف و توجه دیگری می‌آیند و اگر قرار بر این باشد كه ما هر نقل قول و هر مسئله‌ای را بیاییم در اینجا مطرح بكنیم دیگر مطلب خیلی به درازا خواهد كشید و تقریباً می‌شود گفت كه باعث اتلاف وقت و فرصت خواهد بود.

 لذا سعی بر این است كه حتّی‌المقدور خیلی مطالب فشرده باشد و آن رؤوس قضایا و مسائلی كه از دیدگاه عرفاء باللَه و بامراللَه مقصود از بامراللَه افرادی هستند كه صاحب شریعت هستند و عالم به فقه هستند و شریعت و فقه را از جایگاه و مشرب و آن سرچشمه حقیقی خودش نگاه می‌كنند مقصود این است این مطالب مطرح بشود. لذا به مناسبت گاه‌گاهی به‌عنوان استشهاد و برای روشن شدن قضیه ما یك مطالبی نقل می‌كنیم بدون اینكه اسم شخص برده بشود، دیگر رفقا اصرار نداشته باشند كه اسم چیست و چه شخصی است حتماً باید اسم برده بشود، اگر لازم بود خود من مطلب را می‌گفتم.

 صحبت در فهمیدن مطلب و در شناخت مطلب است حالا هركه می‌خواهد باشد، اینكه من خدمتتان با این خصوصیت عرض می‌كنم یك‌وقتی فرض كنید كه می‌گویم یك شخصی این حرف را می‌زد، ممكن است برای من و امثال من مسئله خیلی پیش پا افتاده باشد ولی وقتی می‌گویم یك شخص عالمی كه از زهّاد و عبّاد بود از افراد معروف بود، این نشان می‌دهد اوّلًا حساسیت مورد را كه مسئله از دیدگاه یك شخص عالم چطور بوده و بعد آیا این نظریه درست است یا غلط؟ شكر خدایی را كه ما را زن نیافرید؛ این یك مسئله‌ای است كه از دیدگاه و جایگاه نظام تشریع غلط است صحیح نیست. اتفاقاً در بعضی از اوقات من با رفقا و دوستان شوخی می‌كنم و می‌گویم: ای كاش خدا ما را زن می‌آفرید. به خاطر اینكه این همه دردسر و این همه مصیبتی كه واقعاً، واقعاً می‌شود گفت یعنی اینجا كه دیگر شوخی نداریم و این یك واقعیت است بر مردهاست جداً بر زنها نیست. حالا خودتان هم می‌دانید دیگر این همه مسائل و این همه ...

 بله، از نقطه نظر مسئله حمل واقعاً آنها زحماتی را متحمّل می‌شوند واقعاً خدا هم باید به آنها اجر زیادی بدهد و نسبت به این مسئله در روایات هم داریم و تحمّل این زحمتی را كه می‌كنند و بعد تربیت می‌كنند اینها مسائلی است كه به خاطر همین مسائل رعایت مادر و رعایت شئون مادر پیغمبر فرمودند:

 إنّ اللَه قد جَعَلَ الجَّنَّةَ تَحتَ أَقدام الامَّهاتِ؛[[1]](#footnote-1)

 خداوند بهشت را زیر پای مادران قرار داده. این بیخود نیست بالأخره اینها یك مسائلی است. امّا من‌حیث‌المجموع از نقطه نظر ابتلائات و درگیری‌ها و تنش‌ها و استرس‌ها و مصائبی كه مرد با آنها مواجه است‌

 قطعاً از زن بیشتر است اینكه دیگر مسئله تعارف نیست. ولی اینكه ما بیاییم و مسئله را به این كیفیت مطرح كنیم این نشان می‌دهد كه آن بینش واقعی و صحیح نسبت به عالم تكوین و عالم خلق و نظام عالم تشریع از دیدگاه یك شخص، آن بینش صحیح وجود ندارد. حالا فقط صرف بیان این مطلب است امّا اگر انسان اسم شخص را ببرد طبعاً صحیح نیست كه حالا این چه شخصی بوده و كه بوده. یا انسان حدس می‌زند یا حدس نمی‌زند، علی‌كل‌حال داعی ندارد كه انسان به دنبال شخص بگردد، اگر مقصود رسیدن به مطلب و دریافت مطلب هست به این كیفیت هم مطلب دریافت می‌شود.

 متأسفانه در بسیاری از افراد حتی علمای ما این مطلب و قضیه موجود بود كه دیدگاه آنها نسبت به شخصیت زن با دیدگاه اسلام و نگرش عارفانه كه عبارت است از همان نگرش واقع بینانه به نظام عالم تكوین و به تبع او به نظام عالم تشریع، آن دیدگاه نمی‌توانست دیدگاه صحیحی باشد. در مقابل افرادی جنبه افراط را نسبت به این مسئله پیمودند و مطلب را تا آنجا بردند كه حتی از نقطه نظر خصوصیات عالم تكوین قائل به رجحان و افضلیت نظام خَلقی زن نسبت به مرد شدند؛ من در بعضی از نوشته‌ها می‌خواندم كه ایشان یكی از ادله متقنِ رجحانِ عقلِ زن بر عقل مرد را بلوغ زن در نُه سالگی قرار داده بود كه چون فرض كنید كه دختر در نه سالگی بالغ می‌شود و دین و تكلیف طبعاً به بلوغ عقلی تعلق می‌گیرد، پس بنابراین باید عقل دختر در نه سالگی كامل‌تر از عقل پسر باشد!

 این مسئله اوّلًا در خود بلوغ محل حرف است كه بلوغ در نه سالگی نیست بلكه بلوغ دختران در بین سیزده و چهارده سالگی هست و این بلوغی كه در اینجا هست آن حالت الزام والدین را نسبت به انجام تكالیف به بچّه دارد؛ یعنی در واقع بلوغ برای دختر نیست. این سن و رسیدن به این مرتبه الزام می‌كند كه والدین‌

 نسبت به انجام تكالیف یك‌قدری رعایت بیشتری را بكنند. صرف نظر از اینكه این مسئله مربوط به این است آنچه كه مورد مُشاهَدِ ماست این است كه بین دختر نه ساله و پسر نه ساله فرقی نمی‌كند، هر دوی اینها باید بروند عروسك بازی بكنند، حالا یكی توپ بازی می‌كند یكی باید برود به همین مسائل بچگانه بپردازد.

 آیا ما می‌توانیم بگوییم كه یك دختر نه ساله شما دختر نه ساله دارید یا نه؟ اصلًا ما می‌گوییم نُه ساله نه، ده ساله یازده ساله دوازده ساله، سه سال هم ما اضافه می‌كنیم. یك دختر یازده ساله اگر یك جرمی مرتكب بشود دادگاه او را محكوم می‌كند و به مجازات و كیفر می‌رساند؟! این كار را دیگر بقّال محل هم جنون می‌داند چه برسد به فاعل حكیم و خداوند حكیم علی‌الاطلاق كه تمام كار او و تمام تكالیف او بر اساس حكمت است. یك آدم خُل هم حتی نمی‌آید این كار را انجام بدهد كه بیاید یك دختر نه ساله ده ساله را فرض كنید كه جرمی مرتكب بشود، خطایی از او سر بزند، سنگی بیندازد به یكی بخورد آن هم بگویند حالا باید قصاص كرد یك سنگ هم تو سر این زد. یا اینكه من‌باب‌مثال ضربه‌ای وارد بكند به یك شخصی بگوییم كه در مقام قصاص باید این كار را كرد. یا اینكه از این مهم‌تر اگر نمازش ترك بشود و با این حال از دنیا برود باید بگوییم مستوجب عقاب است و خدا او را عقاب می‌كند او را به جهنّم می‌برد، چون دیشب نماز نخواندی؟ این است؟! شما این خدا را قبول دارید؟

 آیا افرادی كه می‌آیند دلیل رجحان زن بر مرد را این قرار می‌دهند نباید در كیفیت گفتار و نیت آنها تشكیك كرد؟ یعنی واقعاً یك شخص یك آدم عادی، الآن كه من این مطلب را دارم به شما می‌گویم خود شما در دلتان دارید می‌خندید و دارید تعجّب می‌كنید كه یك دختر ده ساله یك سال هم حالا بیشتر یازده ساله دو سال یك دختر یازده ساله نماز نخواند روزه نگیرد مستوجب عقاب است! من‌

 خودم در ماه رمضان منزل یكی از دوستان مسافر بودم، دخترشان روزه گرفته بود خودم دیدم به‌طور پنهانی رفته بود داشت شكلات می‌خورد! اینكه باكی بر آن نیست و بعد هم می‌آید می‌گوید من روزه هستم و سر جلسه افطار می‌نشست و ما هم بروی مبارك خودمان نمی‌آوردیم و تشویقش هم می‌كردیم: بارك اللَه همیشه این كار را بكن. خودمان داشتیم می‌دیدیم شكلات می‌خورد آبنبات می‌خورد این همین است.

 این اصلًا عقل ندارد كه بفهمد تكلیف چیست؟ روزه چیست؟ مسئولیت چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ اینكه نمی‌داند. حالا اگر اینكه دارد الآن این كار را انجام می‌دهد اگر یك قضیه‌ای پیش بیاید از دنیا برود خدا این را عقابش می‌كند؟ اگر عقابش بكند این خدا را ما قبول نداریم. این خدایی كه از افراد بزرگ و با هزار تا مسئله و فلان را می‌آید و روپوش می‌كند و چه می‌كند، آن وقت بیاید یك دختر ده ساله، یازده ساله را با این كیفیت كه اصلًا عقل ندارد، اصلًا عقل ندارد كه چه كار می‌كند، یك متری خودش را نمی‌تواند ببیند، این بیاید عقاب كند؟! آن وقت این دلیل بر رجحان عقل زن بر مرد است؟ آیا این درست است؟ اگر این طور است كه انسان باید در خیلی از مسائل دیگر شك كند!

 اینها آمدند به این كیفیت طریق افراط را پیمودند. بعضی از این افراد به‌طوركلی همان‌طوری كه عرض شد با مسئله «نمی‌دانم» و «چه بگویم» و «این مطالب وارد نیست» آمدند خود را از دغدغه پاسخگویی به این مسئله راحت كردند؛ نهج‌البلاغه سند ندارد! این حرفها را ما نمی‌فهمیم و امثال ذالك. بسیار خوب، ما را هم با آنها كاری نیست. صحبت در این است كه ما نهج‌البلاغه را از امیرالمؤمنین بدانیم، این عبارت‌ها را از آن حضرت بدانیم و ثبوت این مطالب را همانند سایر مطالبی كه نقل می‌شود و از هزارتا سند بالاتر به امیرالمؤمنین نسبت‌

 می‌دهند هم بدانیم حالا چه باید بكنیم؟ صحبت ما در این زمینه و در این موقعیت است.

 در مجلس گذشته عرض شد كه خداوند متعال دو عقل در وجود انسان قرار داده؛ به عبارت دیگر یك نیرو به عنوان عقل و یك ملكه به عنوان عقل یعنی قوه و توان و نیروی تشخیص دهنده حق و باطل در وجود ما قرار داده كه این نیرو و توان دو كار را انجام می‌دهد:

 مطلب اوّل: پرداختن به آن مطالب كلی و ارزش‌ها به عنوان ملاكات در عالم وجود و شناخت حقایق عالم وجود.

 مطلب دوّم: پرداختن به كیفیت انطباق و یا تطبیق انسان با این ملاك‌ها.

 مثال‌هایی برای این مسئله عرض شد؛ فرض كنید كه انسان و هر شخصی كه دارای عقل سلیم است این مطلب را می‌فهمد كه صداقت و راستگویی منطبق با موازین عالم وجود است. چرا؟ چون عالم وجود و عالم نفس‌الأمر یك واقعیت است، آنچه كه انجام گرفته و تحقق پیدا كرده دارای یك واقعیت خارجی است كه انسان نمی‌تواند از او روی‌گردان بشود. باران آمده، برف آمده، زلزله انجام شده، فلان شخص متولّد شده، فلان عملِ زشت انجام گرفته، فلان قتل انجام گرفته، فلان صحبت در یك مجلس زده شده اینها مسائلی است كه انجام گرفته و تحقق پیدا كرده و ما نمی‌توانیم او را انكار كنیم.

 حال، موضع ما نسبت به این مسئله دو گونه می‌تواند باشد: اوّل اینكه در مقام اثبات و در مقام نقل، ما خود را با آنچه كه انجام گرفته تطبیق بدهیم، بنابراین این عبارت و این نقل منطبق با عالم واقع و عالم نفس‌الأمر خواهد بود. صورت دوم اینكه ما خود را در مقام اثبات و مقام نقل با آنچه كه انجام گرفته تطبیق ندهیم. باران آمده بگوییم نیامده، زلزله آمده بگوییم نیامده، فلان شخص، فلان شخص را به قتل‌

 رسانده ما بیاییم شهادت به كذب بدهیم بگوییم نكشته، فلان عملِ خلاف فلان رشوه در فلان اداره انجام گرفته ما شهادت بدهیم و بگوییم رشوه‌ای انجام نگرفته، فلان ظلم در فلان منطقه تحقق پیدا كرده ما بیاییم آن ظلم را رفع كنیم و بگوییم به‌جای آن ظلم عدالت در آنجا متحقق شده. تمام این موارد عدم انطباق موقعیت در مقام اثبات با آن نفس‌الأمر و آن چیزی است كه در خارج انجام گرفته، این می‌شود دروغ. آن می‌شود صدق این می‌شود دروغ. درحالتی‌كه واقع كه تغییر نمی‌كند واقع همان است.

 این نیرویی كه خداوند در انسان قرار داده است بدون احتیاج به هیچ پیغمبری و به هیچ مرشدی و به هیچ راهنمایی شخصی، عقل می‌آید حكم می‌كند كه انسان باید خود را با واقع و با نفس‌الأمر تطبیق بدهد. این طور نیست؟ انسان نباید دروغ بگوید. مسیحی همین حكم را می‌كند، یهودی همین حكم را می‌كند، كمونیست همین حكم را می‌كند، تمام افراد در وجود خودشان در آن توان اوّلی و در آن قوه و ملكه اوّلی برای تشخیص قضایا همه به یك نكته می‌رسند و آن حقانیت صدق و حقیت راستی و راستگویی است. این می‌شود عقل نظری.

 پس عقل نظری برخلاف گفته بعضی كه صرفاً آن را در روابط بین قضایا و مسائل منطقی می‌دانند عبارت است از كیفیت شناخت و واقع قضایا كه این در همه موجود است و در این مسئله شكی نیست. هیچ شك و شبهه‌ای نیست كه از این نقطه نظر بین زن و مرد فرقی نیست؛ یعنی همان‌طوری كه یك مرد می‌تواند عقل خود را به كار بیاندازد و به واقعیت مسئله پی ببرد، به ارزش‌ها اطّلاع پیدا كند، به مطالب كلّی برسد، به ملاكات برسد به آنچه را كه در عالم وجود واقعیت دارد برسد، زن هم می‌تواند به همین مطالب برسد در این مسئله فرقی نیست.

 البته همان‌طوری كه ممكن است بین مردها در این مسئله اختلاف در توان و قدرت عقلی باشد، به عبارت دیگر برای رسیدن به یك مسئله ممكن است یك شخصی در یك دقیقه برسد ممكن است یك شخصی در دو ساعت فكر كردن برسد، بین زن‌ها هم همین طور است. از این نقطه نظر ما نمی‌توانیم بگوییم كه مردان بر زنان بواسطه این مسئله ترجیح دارند. الآن در رأس بسیاری از مراتب علوم مختلفه امروزی زنان هستند، حتی در بسیاری از علوم زنان بر مردان پیشی می‌گیرند، در بسیاری از مسائل مثل ریاضی، شیمی و امثال ذلك و علوم تجربی و غیر تجربی. عقل دارد فكر دارد مطالعه می‌كند زحمت می‌كشد، ممكن است از بسیاری از مردان هم جلو بزند. ممكن است در بعضی از كلاس‌ها دختران از نقطه نظر مرتبه آموزشی بر مرد تقدّم داشته باشند این یك چیزی است كه مورد مُشاهَدِ ماست. پس معلوم می‌شود كه از نقطه نظر فهم و ادراك واقع و ارزش‌ها نسبت به این مطلب تفاوتی نیست و مقصود از كلام امیرالمؤمنین كه می‌فرماید:

 وَاعلَمُوا انَّ النِّساء نَواقِصُ الْعُقُول‌[[2]](#footnote-2)

 زنان دارای عقل پایین‌تر و ضعیف‌تر از مرد هستند، ناقص‌العقول هستند، این قسم اوّل از عقل نظری نیست. چون همان‌طوری كه در خود زنان این مراتب مختلفه در عقل وجود دارد در مردها هم وجود دارد. یك كسی به یك مطلب زود می‌رسد یك كسی دیرتر می‌رسد. یك حكیم كه مغز او با تمرین نسبت به مطالب كلی آموخته شده طبعاً كشف مسائل مشكل و به‌عبارت دیگر كشف قضایای نظری و یا تصوّرات نظری برای او بسیار آسان‌تر است از افراد

 عادی كه از مسائل كلی و مطالب غامض چندان اطّلاعی ندارند. آنها هم اگر در همین مسائل باشند به اینها می‌رسند.

 مطلب دوم كه عرض شد این بود؛ همین عقل كه در انطباق خود با واقع در مقام راهیابی به واقع و كشف مجهولات نسبت به قضایا و حقایق و مسائل واقعی است، یكی از موهبت‌های الهی است. یعنی همین عقل است كه می‌آید اوّل واقع را به عنوان یك ملاك و به عنوان یك مبنا روشن می‌كند، وقتی‌كه روشن شد آنگاه انسان را بر این اساس سوق می‌دهد. اینجا مطالبی است كه باید مطرح بشود اینجا آن نكته‌ای است كه می‌شود روی آن دست گذاشت و مسئله را روی این محور قرار داد.

 خدای متعال بشر را از غرائز و صفات و ملكات مختلفی خلق كرده و در این شكی نیست. یك انسان دارای غرائز مختلفی است؛ دارای غریزه شهوت و غریزه لذت‌یابی است و این را همه دارند. دارای غریزه غضب است دارای غریزه تفكّر است، دارای غریزه رحمت و عطوفت است، دارای غریزه نوع‌دوستی و اتحاد با همجنس و همنوع است، دارای غریزه رشد و كمال‌یابی و رساندن استعدادها به فعلیت است. دارای غریزه جرئت و شهامت و شجاعت است، دارای غریزه‌ای است كه دفع مضار و جلب منافع را می‌كند.

 این غرائزی است كه خداوند در وجود انسان قرار داده. تمام این مجموعه از غرائز و از صفاتی كه در وجود انسان است اینها تشكیل دهنده یك بنایی است كه از آن بنا آثار و خصوصیاتی تراوش پیدا می‌كند و به خارج درز می‌كند. تمام این غرائزی كه در وجود انسان است برحَسَبِ اختلاف مراتبی كه دارد در فكر و نیت و عمل انسان قطعاً تأثیر مستقیم دارد؛ كسی‌كه دارای غریزه جود و بخشش است به هركسی می‌رسد و می‌بیند محتاج است به او می‌بخشد، امّا آن كسی‌كه این غریزه در

 او كم است وقتی‌كه به افراد مستمند می‌رسد با تأمّل از مطلب می‌گذرد یا اگر می‌بخشد كم می‌بخشد. كسی‌كه دارای غریزه انفاق است كسی‌كه دارای غریزه نوع دوستی است وقتی‌كه به شخصی می‌رسد و می‌بیند كه او نسبت به این مسئله محتاج است او هم خود را شریك و سهیم در این مطلب می‌بیند. امّا فردی كه این‌طور نیست نه، از كنار مطلب و قضیه رد می‌شود. بر حَسَبِ اختلاف مراتبِ شدت و ضعفی كه در این غرائز و در این ملكات وجود دارد افعال انسان هم تغییر پیدا می‌كند. یعنی افعال ما زائیده و متولد همین غرائزی است كه در وجود ماست. اینجاست كه ما باید برای تصحیح غرائز خود و تصحیح افكار و نیات خود پیگیر باشیم.

 در قرآن كریم هم خدای متعال نسبت به این قضیه اشاره یا تصریحاتی دارد در آنجایی كه مسئله مربوط به اغوای شیطان و انحراف بنی آدم است از قول شیطان می‌فرماید: قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ‌ ص، ٨٢ شیطان می‌گوید من با همه افراد قرین و مصاحب خواهم شد، با همه افراد نشست‌وبرخاست می‌كنم. و در این شكی نیست و ما واقعاً این مطلب را در طول حیات و زندگی خود داریم می‌بینیم. با چشم داریم می‌بینیم و با وجود خود احساس می‌كنیم كه شیطان از ما دست برنمی‌دارد. هیچ‌كس نمی‌تواند بگوید كه من از این مرحله گذشتم و دیگر دغدغه این مسئله در من وجود ندارد، خودش را گول زده.

 یادم می‌آید یك وقتی یكی از افراد كه در طهران مجلسی داشت از همین مجالس به اصطلاح ولایتی! و شب‌های جمعه دعای كمیل و روضه و روزهای عید مجلسی داشت و افراد می‌آمدند. من هم از او نسبت به مسائل و نسبت به عقائد و اعتقادات مطالب خلافی شنیده بودم. از جمله مطالبی را كه از او شنیده بودم مثلًا گفته بود كه ائمه دچار حدث نمی‌شوند و احتیاج به وضو ندارند. این مسئله، مسئله‌

 خلاف است. یا اینكه می‌گفت انسان در شب‌های احیاء نباید به خدا متوسل بشود بلكه باید به امام توسل پیدا كند؛ چون خداوند آن مقام منیعش آن قدر از انسان فاصله دارد كه شخص برای رسیدن به او ناتوان است و باید به ائمه كه در مراتب بعد از آن مراتب ذات در تجلّیات اعظم هستند توسل پیدا كند و از این مطالبی كه طبعاً افراد نادان از امّت این مطالب را مطرح می‌كنند و از روی بعضی از محبت‌ها و دوستی‌های خاله خرسه! می‌خواهند موقعیت یك امامی را بالا ببرند ولی نمی‌دانند كه دارند با تمام مبانی او مخالفت می‌كنند. می‌خواهند بگویند امیرالمؤمنین دارای چه مقامی است می‌آیند پیغمبر را خراب می‌كنند. می‌گویند این‌قدر مقام امیرالمؤمنین بالاست كه حضرت پا روی دوش پیغمبر گذاشت و بت‌ها را از بین برد، پس معلوم می‌شود علی از پیغمبر بالاتر است. یا اینكه می‌آیند اشعاری را در این زمینه به‌طور جاهلانه مطرح می‌كنند و می‌گویند:

از بس كه خدا عشق به حیدر دارد \*\*\* انگار نه انگار پیمبر دارد

 احمق! اگر می‌خواهی شعرهایی بگویی كه مربوط به جایی دیگر است برو جای دیگر بگو! بالأخره ما جای برای شعر گفتن زیاد داریم، پای منقل هم یكی از مواردی است كه می‌شود شعر گفت، یا در قهوه‌خانه هم می‌شود شعر گفت. ولی در مجلس امام علیه‌السّلام این شِرّ و وِر گفتن‌ها و این اباطیل گفتن‌ها جایی ندارد و علی هم از تو راضی نیست. تصوّر نكن كه حالا آمدی دل علی را به دست آوردی. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:

 انَا عَبدٌ مِن عبيدِ مُحَمّد[[3]](#footnote-3)

 حالا ما بیاییم كاسه داغتر از آش بشویم و آن مقام و منزلت رسول اكرم را كه هم صاحب مقام ولایت كبری و

 هم صاحب مقام خاتمیت در رسالت است را با این الفاظ پوچ خودمان ملعبه قرار بدهیم، این واقعاً خیلی نادانی و جهالت است.

 من از این شخص مطالبی از این قبیل شنیده بودم امّا كمتر او را می‌دیدم تا اینكه در یك سفری كه به مشهد آمده بود یكی از همین دوستان زمان سابق آمده بود و او را پیش مرحوم آقا آورده بود. مرحوم آقا هم كه وقت نداشتند برای اینكه هركس بیاید. علی‌كل‌حال ایشان قبول كردند و آن شخص آمده بود؛ حالا به‌جای اینكه بگیرد بنشیند، بالأخره در كنار یك عالِمی است اگر صحبتی می‌شود استفاده بكند، شروع كرد افاده فرمودن، از جمله افاداتشان این بود كه: بنده معتقد هستم بر اینكه امام علیه‌السّلام اصلًا احتیاج به وضو ندارند. ایشان فرمودند: بیخود كردید كه احتیاج به وضو ندارند. كی گفته احتیاج به وضو ندارند؟ كدام كتاب نوشته؟ برای چه وضو می‌گرفت؟ آیا برای مردم وضو می‌گرفت؟! پس در خلوت چطور؟ این حرفها چیست كه می‌زنید؟ از جمله افاداتی كه فرمودند این بود كه شكر خدا را كه به مرتبه‌ای رسیده‌ام كه دیگر گناهی از من سرنمی‌زند. ایشان فرمودند: همین بالاترین گناه است، همین كه تو الآن در وجود خودت داری این را می‌یابی، این را احساس می‌كنی كه دیگر از من گناهی سرنمی‌زند. تو كی هستی؟ تو كی هستی؟ می‌خواهی كدام گناه از تو سر نزند؟ سنّت هفتاد سال است معلوم است گناه از تو سرنمی‌زند! گناه كه فقط منحصر در یكی و دوتا و سه‌تا و چهارتا نیست. آن نفس خودت كه حاضر نیست یك مطلب را بپذیرد و اگر احساس كند كه موقعیت او در بعضی از مراتب كه با چشم خودم نسبت به همین شخص دیدم به خطر می‌افتد آن‌چنان مقابله می‌كند و آن‌چنان برخورد می‌كند اینها را كجا گذاشتی؟ این را برو درست كن، این را برو درست كن كه این را دیگر نمی‌توانی درست كنی!

 به قول آن كلام حكیمانه‌ای كه در مكاشفه برای یكی از بزرگان طریقت، بایزید بسطامی اتّفاق افتاده بود، داشت با جمعی از شاگردان و مریدان از راهی می‌گذشت باران آمده بود و یك سگی در آنجا افتاده بود این خودش را جمع كرد كه با سگ برخورد نكند البته دو جور است؛ یك وقتی انسان خود را جمع می‌كند كه برخورد نكند ولی یك وقتی نه، یك حالتی هم برای او پیدا می‌شود یك حالت اشمئزاز و تنفری هم برای او پیدا می‌شود فوری سگ به صدا در آمد البته شاگردان نمی‌شنیدند فقط او می‌فهمید این واقعیت دارد ها، واقعیت دارد شروع كرد با او حرف زدن، گفت ناراحت شدی از اینكه از كنار من می‌گذری؟! تو یك خلق خدا هستی و من یك خلق خدا هستم، كی تو را بایزید كرد و مرا سگ؟ هان! از كه داری اشمئزاز پیدا می‌كنی؟ از كجا اشمئزاز پیدا می‌كنی؟ مطلب دوم: شكر خدا را كه مرا سگ كرد تا اینكه همانند تو به اتفاق مریدان نگذرم و این حالت در من پیدا نشود. ببینید اینكه می‌گویم كلام حكیمانه یعنی مطلبی كه وقتی یك شخص بشنود باید نسبت به او فكر كند. این كلام او نبود، كلام خدا بود كه از دریچه نفس آن سگ بر نفس بایزید القاء می‌شد. و سوم اینكه این نجاست و طهارت نجاست ظاهری است، گیرم بر اینكه عبای تو بر بدن من بخورد و نجس بشود با دو مشت آب طاهر می‌شود، برو قلب خودت را پاك كن كه به هفت دریا پاك نخواهد شد! التفات می‌كنید. آن مسئله مسئله مهم است حالا گیرم بر اینكه انسان در بعضی از موارد نتواند گناهی انجام بدهد.

 ایشان (مرحوم علامه) فرمودند: همین كه تو احساس می‌كنی گناه نمی‌توانی بكنی همین بالاترین گناه است. شكر خدا را كه دیگر نمی‌توانم گناه كنم!

 پس بنابراین، نسبت به این مسئله كه انسان خود را با واقعیات چطور تطبیق بدهد یكی از توانها و استعدادات عقل عملی است كه عقل عملی علاوه بر درك حسن و

 قبح خودِ مورد نه آن مطالب كلی انسان را وادار می‌كند كه خود را با آن مسائل تطبیق بدهد. این غرائزی كه در وجود ما قرار دارد از نقطه نظر تأثیراتی كه بر نفس دارند طبعاً هركدام از اینها نفس را به همان سمت می‌كشاند كه مقتضای خود آن غریزه و خود آن ملكه و صفت است. كسی‌كه بخل دارد نفس را به امساك می‌كشاند، كسی‌كه جود و بخشش دارد نفس و عمل و حركات انسان را به سمت جود و بخشش می‌كشاند، كسی‌كه حس كمال‌یابی و رسیدن به فعلیات دارد نمی‌گذارد لحظه‌ای این نفس از این هدف غافل بماند. دائماً انسان را از این در به آن در، از این شهر به آن شهر، از این مجلس به آن مجلس، از خدمت این بزرگ به خدمت آن بزرگ در حال تلاطم و در حال تشویش برای رساندن به این كمال قرار می‌دهد. نمی‌گوید برو در خانه‌ات بخواب نمی‌گوید كاری نداشته باش خودش پیش می‌آید، نمی‌گوید مطالب همین‌طور به دست می‌آید، هان! نه، می‌بَرَد، به دنبال می‌كشاند، این چه می‌گوید آن چه می‌گوید، این مطلب چطور به دست می‌آید این قضیه را چطور می‌توانیم حاصل بكنیم، راه چیست. دائماً او را در دغدغه و اضطراب این مسئله نگه می‌دارد. البته تا وقتی‌كه به یك نقطه اطمینان برسد دیگر از آنجا به بعد مرحله عمل پیش می‌آید، این برای خودش مراحلی دارد. این حس كمال‌یابی است.

 بنابراین همان طوری كه ابن‌سینا در این مسئله می‌فرماید یك مزاج سالم نفسانی و یك مزاج سالم روحی عبارت از مزاجی است كه هیچگاه دغدغه رسیدن به كمال را فراموش نكند و یك لحظه، اگر یك لحظه ما خود را در موقعیتی بدانیم كه تصور كنیم حالا این قضیه می‌گذرد، حالا عیب ندارد این كار را انجام بدهیم مسئله‌ای نیست، حالا ان‌شاءاللَه عمر باقیست حالا ان‌شاءاللَه از كنار این قضیه می‌گذریم بعداً جبران می‌كنیم، بدانیم در آن لحظه از این اعتدال مزاج و صحّت مزاج روحی‌

 برخوردار نیستیم، در آن لحظه، بعد كه حالت انفعال و تأثّر و رجوع پیدا می‌شود مطلب دوباره روی روال خودش برمی‌گردد، این می‌تواند برای انسان یك محك باشد.

 روی این جهت قطعاً این غرائز در كیفیت تفكّر ما و كیفیت جهت‌گیری ما نقش اساسی را ایفا می‌كند. گرچه خداوند به انسان عقل عملی و عقل نظری داده و این دو برای رسیدن به مطلوب، انسان را در شاهراه مستقیم قرار می‌دهند ولی مهم اینجاست كه فقط این مطلب نیست، در كنار عقل عملی سایر غرائزی هم وجود دارد غریزه شهوت وجود دارد، غریزه غضب وجود دارد، غریزه حب به مال، حب به ریاست، حب به ذات كه تمام اینها از شئونات و از آثار حب به ذات است وجود دارد، غریزه حب و محبت به آثار ذات، آثار باقیه ذات زن، فرزند، مِلك، كار، كسب، موقعیت، ریاست، شأن، شئونات، ارتباطات تمام اینها مطالبی است كه خواهی نخواهی ما در میان اینها گرفتاریم. حالا این عقل عملی برای كنار زدن موانع و كنار گذاشتن هواجسی‌[[4]](#footnote-4) كه او را از رسیدن به آن نقطه مطلوب مانع می‌شود باید راه درازی را بپیماید.

 بارها اتفاق افتاده؛ اگر صورت مسئله‌ای را در اختیار شخصی قرار بدهند در جلسه گذشته كه عرض كردیم و مواردی را مثال زدیم حالا دیگر تكرار نمی‌كنیم بگویند آقا اگر این شخص این كار را انجام بدهد با این خصوصیت و با این صورت، چه حكمی بر این مسئله مترتّب است؟ فرض كنید می‌گویند كه باید این مقدار جریمه بشود، دو سال هم زندان برود این مقدار هم نسبت به مسائل طبعاً باید مسئولیت بپذیرد. می‌گویند: حالا این شخص پسر شما بوده، می‌گوید: حالا یك خرده فكر

 كنم! این یك خرده فكر كنم مال چیست؟ صورت مسئله را كه به شما گفتم! یا می‌گویند این شخص رفیق شما بود، می‌گوید حالا یك خرده دست نگه دارید من هم یك تحقیقی بكنم! تحقیق بكنم همانا و تمام شد پرونده رفت در بایگانی یا اینكه اصلًا محو شد تمام. این برای چیست؟ برای این است كه عقل عملی برای گرفتاریی كه در این ملكات و صفات دارد نتوانست از عهده مسئولیتش بربیاید، نتوانست به آن تكلیفی كه بر عهده او گذاشته شده بود برسد، و تمام مسائل در اینجا دور می‌زند.

 خدای متعال این مطلب را در قرآن كریم به صور مختلفی بیان می‌كند؛ در یك‌جا می‌فرماید: وَ جَعَلْنا عَلى‌ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً ... الأنعام، ٢٥ ما بر قلب اینها حاجز و مانعی قرار دادیم از اینكه اینها بتوانند مطلب را بفهمند. یا در یك آیه می‌فرماید: وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ‌ تصور نكنید این افرادی كه الآن در این دنیا خلق شدند همه اینها بهشتی هستند نه، بسیاری از این افراد از جن و انس مَآل آنها و مرجع آنها جهنم است‌ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها الأعراف، ١٧٩ خیلی عجیب است ها! خدای متعال می‌فرماید ما به آنها قلب دادیم ولی با این قلب نمی‌فهمند، تفقه و فهم ندارند مقصود قلب نه این قلب صنوبری است، قلب یعنی قوه درّاكه، وجدان، قلب یعنی نیروی تشخیص دهنده حق و باطل، قلب یعنی محل ادراكات و محل تلقی انوار الهی این قلب را به آنها دادیم امّا لا يَفْقَهُونَ بِها نمی‌فهمند. ما به اینها چشم دادیم‌ وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها نمی‌بینند. منظور این چشم كه نیست اینكه می‌بیند، منظور چشمی است كه بتواند واقع را ببیند، چشمی كه بتواند حقیقت را ببیند، چشمی كه بتواند بین ظلمت و بین نور را تشخیص بدهد، این چشم را ندارند. وَ

 لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها گوش به اینها دادیم اما با این گوش نمی‌شنوند صدای حق و باطل را نمی‌شنوند پنبه می‌دهند به افراد می‌گویند وقتی‌كه وارد مسجدالحرام می‌شوی برای اینكه این محمّد قرآن می‌خواند پنبه در گوشت بكن تا صدای قرآن او را نشنوی‌ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها گوش دل آنها نمی‌گذارد كه گوش ظاهر بشنود.

 می‌گویند آقا فلان شخص كه حرف می‌زند صحبتش را گوش نده. چرا گوش ندهد؟ برود گوش بدهد. می‌گویند فلان كتاب را نخوان گمراه می‌شوی، برو بخوان اگر تو این قدر نمی‌فهمی پس چرا داری راه می‌روی؟ می‌گویند آقا با فلان كس ننشین اغوایت می‌كند تو را گمراه می‌كند. اگر تو مطلب در دست نداری چرا اسم خودت را مسلمان و معتقد گذاشتی؟ الآن هم آقا همان زمان هزار و چهارصد سال پیش است؛ در میان خود ما هرجا كه مسئله حب و بغض است همان ملاكات و همان مطالب هزار و چهارصد سال پیش الآن هم می‌آید تجلّی می‌كند. فلان حرف را نشنوید به فلان سخنرانی گوش ندهید، چرا به سخنرانی شما گوش بدهند به آن گوش ندهند چرا؟ چرا؟ هر دو را گوش بدهند، هر كه را خواست انتخاب كند. این را انتخاب كند یا آن را، حالا فهمیدیم شیطان همیشه هست. اگر یك میلیون و چهارصد سال دیگر هم بگذرد باز شیطان همین است و ملاكات هم همین است. قرآن كه نیامده قصه بگوید آقاجان، قرآن كه نیامده قصه‌پردازی كند. قرآن آمده بگوید بابا در عالم وجود یك ملاك حاكم است و آن ملاك، ملاكِ حق است بقیه همه باطلند. آن موقع به صورت عدمِ شنیدن كتاب اللَه و قرآن از زبان رسول خدا بود الآن به صورت عدمِ شنیدن همین مطالب از زبان بزرگان و كلمات بزرگان، هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟ چون آن صفات و آن ملكات كه در آن موقع با منافع دنیوی و نفسانی ابوسفیان و امثال ابوسفیان و ابوجهل و اینها، تعارض می‌كرد و موجب‌

 می‌شد كه عقل عملی آنها نتواند این حجاب‌ها را كنار بزند و می‌آمدند به این صورت در مقابل پیغمبر می‌ایستادند. آیه قرآن می‌گوید الان هم همان مالاكات به صورت دیگر و به شكل دیگر موجود است. ملاك یكی است غرائز انسان كه عوض نشده.

 می‌گویند امروزه انسان رشد كرده امروزه دیگر انسان عقلش بالا رفته مغزش بالا رفته، از هزار و چهارصد سال پیش مغزش بالا رفته؟ شما فردا در طهران اعلان كنید كه ما قوانین راهنمایی را برداشتیم و هر كس هر كاری كرد جریمه نمی‌شود، ببینید چه جنگلی درست می‌شود. پنجاه هزار تصادف و بیست هزار كشته در طهران می‌كنند. هان! یك روز اعلان كنید كه ما جریمه برای قوانین نمی‌گیریم ببینید چند نفراز اینها به قانون عمل می‌كنند؟! این انسان متمدن امروز! همان وجود را دارد به همین كیفیت هست هیچ تفاوتی نكرده، تا چوب بالای سر ما نباشد ما به قانون عمل نمی‌كنیم مگر افراد معدود كه اینها به مرتبه رشد عقلی رسیده باشند آنها دیگر نیاز به قانون ندارند آنها خودشان، وجدانشان فطرتشان عقلشان آنها را حاكم است چه قانون باشد یا نباشد.

 با مرحوم آقا داشتیم جایی می‌رفتیم در مشهد، ساعت یازده شب بود هیچ‌كس نبود خیابان خلوت بود اصلًا كسی نبود پرنده هم پر نمی‌زد چراغ قرمز بود. آن شخص راننده خواست عبور كند مرحوم آقا فرمودند: آقا بایستید چراغ قرمز است باید بایستید بعد حركت كنید. ساعت یازده زمستان پرنده پر نمی‌زد با دمای پانزده درجه زیر صفر آنجا كه چیزی نبود. چرا؟ این به مرتبه رشد عقلی رسیده. رشد عقلی می‌گوید باید به قانون عمل بشود حالا چه ساعت یازده شب چه ساعت دوازده ظهرتفاوتی ندارد. حالا صرف نظر از این افراد اگر بگوییم كه آقا ما جریمه را

 برمی‌داریم این مردم به قانون عمل می‌كنند؟! این ملاك برای رسیدن به واقع باید سدهایی را بشكند و جلو برود.

 اگر اینها آن عقل نظری را نداشتند مانند دیوار و ستون بودند دیگر معنا ندارد خدا اینها را مورد مذمّت قرار بدهد آنها هم می‌گویند ما اصلًا نمی‌فهمیدیم. چطور یك بچه پنج ساله نمی‌فهمد ما هم نمی‌فهمیم، ولی نه‌ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها قلب را دارند، حق را می‌دانند همان‌طوری كه خورشید را می‌دانند. در آیه شریفه آمده‌ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ‌ آن نصاری و یهود كه ما به آنها كتاب آسمانی دادیم‌ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ‌ همان‌طوری كه فرزندشان را می‌شناسند تو را می‌شناسند، پس معلوم است قلب دارند وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌ البقرة، ١٤٦ بسیاری از اینها می‌آیند كتمان می‌كنند هان! لا يَفْقَهُونَ‌ اینجاست. پس می‌فهمند آن عقل نظری به آنها می‌گوید این پیغمبر است این شخص با آن ملاكات تطبیق می‌كند. آنچه كه در كتب ذكر شده الآن دارد با این ملاكات تطبیق می‌كند، پس بیا قبول كن اینجا این مَلَكات می‌آید جلو؛ تو موقعیت داری تو در میان مردم مرید داری، افراد به تو مراجعه می‌كنند تو محل رفت و آمد مردم هستی، اگر قرار باشد به این پیغمبر بگروی شاید دیگر همه اینها بروند می‌گویند دیگر تو را می‌خواهیم چكار كنیم پیغمبر هست، دیگر در خانه ما تعطیل می‌شود، دیگر كسی پا نمی‌شود بیاید هان!

 حالا مِن‌باب‌مثال خودمانیم، شوخی كه نداریم اگر امام زمان بیاید در همین قم یك مجلسی ترتیب بدهد، شما مجلس من می‌آیید یا مجلس امام زمان می‌روید؟ دیگر شك ندارید، یعنی دیگر جای شكّی نیست. بگو آقا تو كی هستی تا حالا از امام زمان می‌گفتی، پس چرا برای خودت دكان و دستگاه درست می‌كنی؟ حضرت در

 اینجا آمده و خودش هم دارد صحبت می‌كند كه هزارها بهتر از تو و بالاتر از تو، و میلیاردها مثل تو و بالاتر از تو یك خاك در حضرت هم نمی‌شوند، و همین طور هم هست همین طورهم هست. شما دیگر بلند شوید بیایید صحبت مرا گو ش بدهید؟ برای چه؟ مگر عقل ندارید؟ حضرت دیگر در اینجا هست.

 حالا فهمیدید كه چرا در روایات داریم وقتی حضرت ظهور كنند یكی از مهمترین افرادی كه با آن حضرت مخالفت می‌كند همین علما هستند؟! همان ملاك الآن هم موجود است، وقتی‌كه حضرت ظهور كند دیگر كسی منزل ما نمی‌آید. حضرت مجالس روضه دارند می‌رویم آنجا خیلی هم بهتر. در عید، خود حضرت جشن دارد دیگر برای چه بیاییم اینجا؟ برای چه بیاییم؟ و واقعیت هم همین است، خود من هم باید بلند شوم بروم آنجا. قضیه شوخی هم برنمی‌دارد. ولی رسیدن به این مسئله مشكل و خیلی سخت است. گرفتاری‌ها، حبّ نفس، حبّ مقام، حبّ ریاست، لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ ... يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ‌ همان‌طوری كه فرزندشان را می‌شناسند تو را می‌شناسند ولی چی؟ هان!

 وقتی‌كه شب آمد به شُریح قاضی فتوای قتل امام حسین را داد شریح اوّل چكار كرد؟ ای عجب، مگر می‌شود آقا؟ مگر می‌شود؟ پسر پیغمبر، پسر پیغمبر مگر می‌شود؟ چكار كرده؟ بیعت نكرده كه نكرده، بعد می‌رود در خانه، می‌رود در خانه هان! این مَلَكات می‌آید و شیطان هم می‌آید و بغلش می‌نشیند، سلام علیكم رفیق عزیز چرا قبول نمی‌كنی؟ كی به كی است این حرفها چی است؟ چرا قبول نمی‌كنی؟ بیا جانم به قربانت كه من برای این موقعِ تو و برای این لحظه تا به حال انتظار می‌كشیدم! هزارتا كثافت كاری كردی، همین مانده بود كه فتوای قتل امام حسین را ندهی! آن هم امشب از تو می‌گیرم آن‌قدر قربان و صدقه‌ات می‌روم، آن‌قدر مطالب را برایت پیچ می‌دهم، آن‌قدر مسائل دنیا را برایت تزئین می‌كنم‌

 آرایش می‌دهم تا كم‌كم، كم‌كم آن اهمیت مسئله و آن قبح قضیه و آن زشتی یك همچنین عمل جنایتكارانه‌ای را در نزد تو كم اهمیت می‌كنم. حالا ببین می‌توانم یا نه؟ شروع می‌كند. ما هم همین هستیم ها، همین هستیم. نگویید شریح. در وجود هركدام از ما یك شریح است! در وجود هركدام از ما همین مسئله موجود است. به جنگ امام حسین هم می‌رویم! باور كنید كه می‌رویم، باور كنید. باید خیلی دقّت كرد. آمد چكار كرد؟ ملكات گفت، تو قاضی القضات كوفه هستی، تو اگر این كار را نكنی فردا خلعت می‌كند، خلعت می‌كند. حالا این در میان مردم و دیگر هیچ چیز، امام جماعت مسجد هم هستی مسجد را هم از تو می‌گیرد. ای وای این چه مصیبتی!

 مرحوم آقا وقتی‌كه به مشهد رفتند بعضی از این آقایان به من می‌گفتند: آقا ایشان كه مسجد خوبی داشتند، مریدهای خوبی داشتند چطور گذاشتند رفتند؟! ما هم گفتیم كه حالا كه این‌طور گفته جوابش را بدهیم گفتم مرید باید به دنبال مراد باشد یا مراد به دنبال مرید؟ از هزارتا فحش برایش بدتر بود مرید باید به دنبال مراد باشد هان! وقتی‌كه ایشان به مشهد رفتند بعضی‌ها می‌آمدند می‌گفتند: آقا در مسجد این‌طور شد. می‌فرمودند: اصلًا بنده دیگر نمی‌خواهم اسمی از مسجد قائم بشنوم. این معلوم است كه دنیا را كنار گذاشته والّا بقیه افراد شوخی می‌كنند، مسئله این‌طور هم نیست خیلی فرق دارد.

 مسجد را هم كه از تو می‌گیرند، بسیار خوب. از آن‌طرف قضیه نان و آبت چه می‌شود؟ بالأخره تو از دولت حقوق می‌گیری، مقرّری می‌گیری شهریه می‌گیری مسئله چه می‌شود؟ از آن گذشته كم‌كم، كم‌كم ممكن است نسبت به تو غضب كنند، زندانی پیش بیاید شاید قضیه حتی به اعدام و ترور و اغتیال هم برسد و از آن‌طرف هم خلاصه حالا با یك فتوای ما هم كه مسئله عوض نمی‌شود اینكه‌

 بالأخره كار خودش را می‌كند می‌گویند حالا چه ما بكنیم چه كس دیگر بالأخره ما این كار را كردیم نمی‌كردیم كس دیگر می‌كرد. اگر حالا ما هم نكنیم كس دیگر می‌كند اینكه منتظر فتوای ما نیست و حالا بالأخره حفظ نفس هم از واجبات است، انسان بایستی كه خودش را حفظ كند و كم‌كم، كم‌كم ... یك‌دفعه این مرتبه و شدّتِ قضیه هی می‌آید پایین، می‌آید پایین به یك جایی می‌رسد كه كم‌كم قلم را از آنجا برمی‌دارد و حالا بنویسیم ننویسیم؟ تا می‌نویسد. در همین حین دوتا كیسه طلا هم از آنجا می‌رسد و وقتی چشمش به اینها می‌افتد دیگر همه مبانی و همه آنچه را كه آن عقل نظری آمده بود برای او ترسیم كرده بود همه را می‌گذارد زیر پا. چی؟ احساسات، حبّ دنیا، حبّ به نفس و حبّ به ذات می‌آید از بین می‌برد تا كار به جایی می‌رسد كه حتی بچه شش ماهه را هم می‌آید اعدام می‌كند و طوری‌اش هم نمی‌شود.

 من یك وقتی یكی از مجلات خارجی رامطالعه می‌كردم یكی از همین نویسندگان مسیحی یك مقاله خوبی راجع به قضیه عاشورا نوشته بود. می‌گفت برای حقانیت حسین بن علی همین مقدار كافیست كه فرزند شش ماهه او را كشتند. فرزند شش ماهه چه گناهی كرده؟ اگر گبر هم باشد می‌گوید این كار خلاف است. هركسی باشد می‌گوید این خلاف است. اما حرمله می‌آید این كار را انجام می‌دهد بقیه هم تماشا می‌كنند همین‌جور نگاه می‌كنند. اینجاست كه امام حسین می‌فرماید: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَه‌ المجادلة، ١٩ شیطان آمده بر قلوب اینها مسلّط شده. وقتی مسلّط شده آن عقل عملی دیگر نمی‌تواند در اینجا كار كند. لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها دل دارند؛ اگر از او سؤال بكنی كه آقا این بچه شش ماهه چه گناهی داشت؟ پیش خودش می‌گوید عیب نداشت؟! اگر بچه خودت هم بود همین كار را

 می‌كردی هان؟ ای كسی‌كه تیر در چلّه كمان می‌گذاری و گلوی این بچه را هدف می‌گیری، اگر بچه خودت هم بود همین كار را می‌كردی؟! می‌گفت: نه. پس معلوم است قلب داری معلوم است فكر و مغز داری، امّا لا يَفْقَهُونَ‌ نمی‌فهمد. چرا نمی‌فهمد؟ چون آمده رویش را پرده انداخته. مقصود از لا يَفْقَهُونَ‌ این نیست كه نمی‌فهمند؛ اگر نفهمند كه اشكال ندارد. فهم ندارد مثل یك سنگ می‌ماند. امّا این‌طور نیست‌ لا يَفْقَهُونَ‌ یعنی نمی‌خواهند بفهمند. معنای فقه و معنای دیدن و معنای شنیدن در این آیه عبارت است از آن ارتباط تنگاتنگ نفس با آن واقعیات. نگذاشتند آن ارتباط برقرار بشود. آن ارتباط را در وجود خودشان از بین بردند. آن حالت پذیرش ما از آن تعبیر به حالت پذیرش و قبول می‌كنیم آن حالت قبول و پذیرش كه بتواند خودش را در مواجهه با قضایا و مواجهه با مطالب آرام مواجه كند از بین می‌رود. می‌فهمد عمل نمی‌كند می‌فهمد دیگر.

 پس بنابراین، مسئله در ارتباط با عمل عقل عملی عبارت است از ایجاد ارتباط بین ملكاتی كه برای انسان پیدا شده و انتخاب بهترین راه در مواجهه با قضایایی كه برای انسان حاصل می‌شود. این كار عقل عملی است. طبیعی و ممكن است در اینجا مسئله احساس و عواطف خیلی نقش داشته باشد. یكی از غرائز كه در این مسئله نقش اساسی دارد مسئله احساس و عواطف است. خدای متعال به‌واسطه آن حكمت بالغه خود برای نظام احسن، احساسات زن را از این جهت بیش از احساسات مرد قرار داد. این هم به خاطر آن جریان عالم خلقت است. آن حسّ عطوفتی كه زن نسبت به فرزند دارد، آن حسّ عطوفت و لطفی كه یك مادر نسبت به بچه‌اش دارد اینها همه ناشی از جنبه احساسات اوست. دیدید وقتی‌كه یك ناراحتی برای یك بچه پیدا می‌شود مادر می‌گوید من نمی‌توانم ببینم. فرض كنید كه یك عملی می‌خواهند بكنند یا یك آمپول می‌خواهند بزنند؛ یعنی این‌قدر حالت‌

 رأفت و عطوفت و مهر نسبت به فرزند دارد كه حتی این آمپولی كه باید بزنند و باید این بچه خوب شود چون مرض دارد، این را نمی‌تواند ببیند. می‌رود یك اتاق دیگر. این برای چیست؟ می‌فهمد كه این درست است و باید زد ولی می‌گوید من نمی‌خواهم ببینم. این به خاطر غلبه همین احساس است كه خداوند در وجود او قرار داده و باید هم قرار بدهد چون كمال او به همین است.

 حالا اگر یك مردی هم پیدا شد احساسی، بنده خودم دیدم بعضی از مردها هستند كه از این نقطه نظر واقعاً یا مثل زن می‌مانند یا حتی شدیدترند. یعنی آن‌چنان در مسائل احساسی قوی هستند كه هیچ نمی‌توانند تحمل بكنند. آنچه كه الآن می‌تواند این مطلب را جا بیاندازد همین نكته است كه در قبال مسائلی كه آن مسائل نه در هرجا در قبال مسائلی كه جنبه احساسات در آنها نقش اساسی دارد این كلام امیرالمؤمنین در آنجاست. یعنی آن غلبه احساساتی كه خداوند آن احساسات را در زن قرار داده، آن احساسات در بسیاری از مواقع می‌آید و دست‌وپای عقل عملی را برای رسیدن به آن نقطه مطلوب می‌بندد. مثلًا مسائلی كه مربوط به جنگ هست، مسائلی كه مربوط به قضاوت است. چرا ما در اسلام داریم كه زن نمی‌تواند قضاوت كند؟ چرا؟ به خاطر همین مسئله است. كیفیت وارد شدن در صورت مسئله و برخورد با جریانات مختلف در مسئله و سالم بیرون آمدن از این مسئله در اغلب موارد، جایی است كه زن نسبت به این مسئله دارای نقاط ضعفی است و مرد به واسطه آن اشرافی كه بر خصوصیات دارد می‌تواند.

 لذا شما می‌بینید خیلی زود برای زنان حالت رقّت پیدا می‌شود. تا ببینند یكی فوت كرده فوری گریه می‌كنند حالا هیچ ارتباطی هم ندارد. در مسائل حالت رقّت و عطوفت و احساسات آنها خیلی بیشتر است. البته در خیلی از موارد خوب است نه اینكه این بد است، ولی هرچیزی یك جایگاه خاصّ به خودش را دارد. آن كسی كه‌

 ناراحتی دل و معده دارد او باید من‌باب‌مثال شكر و آب نبات و چیزهای از این قبیل شیرین بخورد. او دیگر نمی‌تواند چغندر خام بخورد بگوید چغندر هم شیرین است پس اشكال ندارد. نه آقا، بخورد پدرش درمی‌آید. هرچیزی برای یك مورد خوب است. هر دارویی برای یك مرض خوب است. هر داده‌ای از داده‌های خداوند و هر عنایتی از عنایات او برای مورد خاصّی جایگاه دارد كه هركدام از اینها اگر از جای خود تخطّی كند انحراف از اعتدال پیش می‌آید. لذا شما دیدید در جنگ جمل، آنها به راحتی آمدند عائشه را اغوا كردند.

 كسی‌كه احساسات او غلبه كند، در كیفیت ارتباط با مسائل دارای برخوردهای متفاوت خواهد شد. فرض كنید یك نفر به شما مطلبِ ناگواری را می‌گوید و می‌گوید بروید به آن شخص این حرف را بزنید، شما بدون كم‌وزیاد می‌روید این مطلب را به آن شخص می‌گویید. حالا اگر با او یك برخوردی هم داشتید می‌روید دوتا رویش می‌گذارید و می‌گویید، می‌گویید حالا بیشتر ناراحتش كنم. حالا اگر او یك شخصی از دوستان شماست می‌روید همان عبارتی را كه او نقل كرده آن عبارت را دست كاری می‌كنید، می‌گویید جوری به او بگویم كه ناراحت نشود. چرا؟ چون از دوستان من است. امّا اگر فرض كنید كه از دشمنان بود محكم می‌گویید، بابا این جور هم نگفته، ولی شما دوتا می‌گذارید رویش و می‌گویید حالا كه این شخص است پس بگذار این‌طور بگویم.

 لذا اینجاست كه مسائل خیلی مختلفی پیش می‌آید؛ یعنی كیفیت احساسات انسان در تعابیری كه نسبت به یك قضیه واحد به كار می‌برد متفاوت است. این مطلب را شما برو به او بگو و مطلب هم مطلبِ صحیح و ناگواری است مثلًا شما دیگر نباید این كار را انجام بدهی، شما ببینید سه جور برخورد وجود دارد و در این سه برخورد هم مراتبی وجود دارد:

 برخورد اوّل یك برخورد عادی است؛ فلان آقا گفتند شما این كار را انجام ندهید تمام شد نه كم نه زیاد.

 برخورد دوّم برخورد مبغضانه است؛ فلان آقا گفتند اگر بخواهی این كار را انجام بدهی پدرت را درمی‌آورم، اینكه نگفت پدرت را درمی‌آورم. گفت آقا برو فلان كار را انجام بده.

 یكی از مطالبی كه مرحوم آقا خیلی نسبت به آن حسّاس بودند این بود كه می‌گفتند عین آن عبارتی را كه من می‌گویم بروید بگویید. لذا ما در آن‌موقع برای اینكه تخطّی نكرده باشیم مطالبی را كه مرحوم آقا می‌گفتند همان‌موقع عیناً همان را روی كاغذ می‌نوشتیم، بعد عین همان عبارت را بدون كم و زیادِ یك واو می‌رفتیم می‌گفتیم. در بعضی موارد می‌فرمودند این مطلب را با این بیان بگویید؛ بیان نرم و بیان ملایم به نحوی كه یك وقتی آن‌طور نشود. این دیگر بستگی داشت به اینكه انسان چطور مطالب را برداشت كند.

 نوع سوّم آن است كه مطلب باید به شكل صریح گفته بشود امّا انسان برای اینكه او ناراحت نشود می‌آید مطلب را می‌پیچاند، می‌آید تعبیر را عوض می‌كند، كلمات و الفاظ را جابه‌جا می‌كند برای اینكه ناراحت نشود. مگر خود او نمی‌دانست كه ناراحتش نكند؟! او می‌خواهد به این نحو باشد، به این كیفیت باشد لذا شما یك مرتبه می‌بینید یك قضیه از یك حال اصلًا به‌طوركلی به حال دیگری افتاد. انسان می‌خواهد این مطلب به این كیفیت برسد می‌بیند یك‌دفعه یك چیز دیگر از آب درآمد. اینكه نشد. اینجا می‌گویند كه احساسات می‌آید و نمی‌گذارد آن واقع، همان‌طوری كه هست همان جور بیاید انجام بگیرد، همان قسم بیاید انجام بگیرد، به همان كیفیت بیاید انجام بگیرد.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از نقطه نظر ضعف رأی نساء در نهج البلاغه می‌فرمایند

 : وَ امَّا عائِشَة فَقَد أدرَكَهَا ضَعفُ رَأىَ النِسَاء[[5]](#footnote-5)

 عائشه، سستی بینش و اندیشه زنان او را اغواء كرد. یعنی چه؟ یعنی به‌طور معمول در مواردی كه افراد می‌آیند و دور انسان را می‌گیرند و مطالب مختلفی القاء می‌كنند [قضیه به شكل دیگری درمی‌آید.] بنده خودم به عنوان فردی كه نسبت به این قضایا و مسائل در ارتباطات خانوادگی تا حدودی مزاحم رفقا و دوستان می‌شوم و با افراد و خانواده‌های عدیده‌ای در این زمینه ارتباط داشتم، اعتراف می‌كنم بر اینكه اكثریت قریب به اتّفاق شاید نود درصد، نود و پنج درصد از مسائل و اختلافاتی كه در خانواده‌ها پیدا می‌شود به خاطر آن عدم حسن نظر و كیفیت سوء تفاهمی است كه در این زمینه پیدا می‌شود. افراد می‌آیند دور انسان را می‌گیرند صحبت می‌كنند این، آن، آن، مسائلی را مطرح می‌كنند و آن قضیه به شكل و كیفیت دیگری درمی‌آید.

 عائشه را ضعف رأی نساء فرا گرفت و او مبادرت به این كار كرد. البته این طور نیست كه تمام مردان از این مسئله مستثنا باشند ما بسیاری از مردان را هم می‌بینیم كه شاید اتفاقاً از این نقطه نظر حتی كمتر از زنها هم باشند، با چشم خودمان هم دیدیم. سستی رأی این‌طور نیست كه فقط از این نقطه نظر اختصاص داشته باشد بلكه همان‌طوری كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند كه:

 اياكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاء

 الَّا مَن جُرِّبَت عَقلُهَا

 یا

 جَرَّبتَ عَقلَهَا[[6]](#footnote-6)

 با زنان در این‌گونه امور مشورت نكن. در اموری كه جنبه احساسی در آن امور نقش دارد، نه اینكه بگوید نماز بخوانم؟ زن بگوید بلند شو نماز بخوان، بگوید مخالفت می‌كنم نماز نمی‌خوانم. یا زن بگوید بلند شو این كار را انجام بده، این عمل خیر انجام بده می‌گوید نه، چون گفتند كه مشورت نكن انجام نمی‌دهم.

 من یك وقت در پاییز جایی بودم یك بنده خدایی در منزل چند تا گلدان داشت، خانم او به او گفته بود دیگر هوا سرد است این گلدان‌ها را كه در حیاط هستند به زیرزمین منتقل كن. ما هم آمدیم به او كمك كردیم كه بیاید منتقل كند، اتّفاقاً گلدان بزرگ بود یكی از اینها وسط راه شكست، می‌گفت بیا! می‌گویند حرف زنها را گوش ندهید! ببین چه به سرمان آمد، گفتم بابا اینكه گفتند گوش ندهید نه در هرجا، اینكه حرف بدی نزده، این اگر در حیاط باشد سرما می‌خورد خشك می‌شود، تو در كیفیت مسیر و كیفیت انجامش اشتباه كردی، تو و من كه نباید این را بیاوریم باید دو سه نفر دیگر را هم صدا بكنیم تا این گلدان بزرگ به شكل دیگری منتقل شود تا اینكه نشكند.

 حضرت می‌فرمایند در مواردی كه جنبه احساس در آن موارد راه دارد، نه در آن مواردی كه امر به نیكی و امر به خیر می‌كنند در آنجا كه این‌طور نیست. بسیاری از افراد به توسط همین زنها هدایت پیدا كردند. زهیر بن قین كه بود؟ مگر عیالش او را به طرف امام حسین نفرستاد؟ كی باعث خوشبختی و سعادت شوهرش شد؟

 زنش بود دیگر. مطلب را دیگر می‌بندم چون دارد گسترش پیدا می‌كند و از جلسه بعد به وظایف می‌پردازیم.

 پس در اینجا دو مطلب باید مورد توجّه قرار بگیرد:

 اوّلًا باید بدانیم كه آن موردی را كه مقصود و منظور امام علیه‌السّلام درضعف عقل زن است، در عقل نظری نیست چون در عقل نظری و رسیدن به مطلب بین زن و مرد فرقی نیست هردو از یك قوّه برخوردار هستند همان‌طوری كه در میان زنان اختلاف مراتب وجود دارد در میان مردان هم وجود دارد، این یك.

 پس مقصود از آن عقل، عبارت از عقل عملی است كه در آن مواردی كه احساسات می‌تواند نقش اساسی داشته باشد حضرت می‌فرمایند توان و استعداد ورود مرد در آن موارد بیشتر از زن است. و این یك چیزی است كه قابل لمس و قابل ادراك است و شواهد هم بر این مسئله الی‌ماشاءاللَه دلالت دارد. مثلًا فرض كنید كه در باب جهاد، در باب قضاء، در بسیاری از موارد انفاقات كه اتفاقاً این مورد سوّم از مواردی است كه قطعاً تجربه و مشاهدات نسبت به این مسئله حكومت دارد، خیلی از انفاقاتی كه انسان می‌كند ممكن است كه اگر در اختیار زن باشد اینها را انجام ندهد و او با قوّه عاقله خود می‌تواند سدهایی را كه ممكن است او را از رسیدن به این مرتبه باز دارد كنار بزند. پس این یك مطلب كه در مواردی نه در همه مورد اینكه می‌فرماید مشورت نكن نه در همه مورد، فقط در مواردی كه در آن موارد جنبه احساسات می‌تواند نقش داشته باشد.

 دوّم: از آنجایی كه بیان این مسائل به‌طوركلی جنبه عمومی دارد، لذا همان‌طوری كه نسبت به سایر موارد، موارد استثنایی وجود دارد نسبت به این مورد هم وجود دارد. خیلی‌ها هستند كه حتی در این مورد از مردهای خودشان برتری دارند و در این هم جای شكّی نیست حتی در همین مورد. كلام امیرالمؤمنین كه می‌فرماید:

 وَ امَّا

 عائِشَة فَقَد أدركَهَا ضَعفُ رَأىَ نِسَاء

 یعنی حكم به‌طور عموم، بله به طور عموم از این نقطه نظر مرد بر زن غلبه دارد. لذا حكم الهی هم بر این پایه قرار گرفته، امّا در بعضی از موارد نه. در بعضی از موارد انسان می‌بیند كه زن در قدرت تفكّر و قدرت تدبیر و قدرت انتخاب واقع در رعایت با مسائل از مرد بهتر است. برای خود من هم در بسیاری از موارد در ارتباط با بسیاری از خانواده‌ها این مطلب پیش آمده. در مواجهه با قضایا می‌بینم این بهتر تصمیم می‌گیرد و بهتر فكر می‌كند و برای او رعایت موازین برای است.

 پس این دو مطلب باید مدّ نظر قرار بگیرد: اوّل اینكه در چه مورد حضرت این مطلب را فرمودند. در مواردی كه جنبه احساسات در آن موارد نقش دارد. دوم مسئله به صورت غالبی است. با این كیفیت دیگر مسئله حل می‌شود. این احساسات یك موهبت الهی است كه خداوند این را به زن داده برای تربیت بچّه و اگر این احساسات را نمی‌داد كانون خانواده گرم نبود، كانون خانواده از آن حرارت و از آن محبّت و از آن الف و انس برخوردار نبود. وضعیت مرد با زن فرق می‌كند، مرد اهل بیرون رفتن و اجتماع و تدبیر و سایر مسائلی است كه مربوط به خارج است و طبعاً یك توان مردانه اقتضا می‌كند و وقتی‌كه می‌آید در منزل آن هوش و آن استعداد و آن احساس و آن جنبه لطفی كه باید بتواند اعضای خانواده مخصوصاً بچه و بچه‌های كوچك را جمع بكند مرد آن را ندارد یا علی‌كل‌حال كم دارد.

 بارها مرحوم آقا این را می‌فرمودند: «از شیر حمله خوش بود و از غزال رم» و در تربیت خانوادگی این مسئله خیلی مهم است كه مرد نباید جای خود را در منزل با زن عوض كند. زن باید به لطف و محبت و گرمی و عنایت و اینها بپردازد، حالا نمی‌گویم مرد از وقتی كه وارد می‌شود تا آخر فقط یك چوب دستش بگیرد نه!، از نقطه نظر كیفیت برخورد، باید حالت پدرانه هم حفظ بشود. انسان می‌تواند آن‌

 لطف را در حالت پدرانه پیاده كند، حتماً چوب و چماق كه لازم نیست. امّا اینكه بیاید حالت خود را تغییر بدهد به حالت زنانه این باعث می‌شود كه این نظام تربیتی دارای نقص باشد. «از شیر حمله خوش بود و از غزال رَم» مرد باید جنبه تربیتی داشته باشد زن از آن طرف بیاید محبّت كند، مادر از آن طرف بیاید دلداری كند كه این بچه در دو حالت قرار بگیرد؛ یكی محبّت و جذب و ارتباط با مادر و از آن طرف حالت پذیرش تربیت، اگر قرار باشد مرد زن بشود زن هم كه به حال خودش باقی است معلوم است این بچه چه از آب درمی‌آید!

 لذا اینجاست كه در نظام تربیتی اسلام تربیت برای هركدام از طرفین مشخص شده، مادر چه قسم تربیت كند و مرد هم چه قسم تربیت كند. با این كیفیت دیگر این كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روشن می‌شود و مسئله‌ای باقی نمی‌ماند. این مربوط به یك نظام خلقت می‌شود كه منطبق بر مُشاهَد انسان و برخورد انسان با قضایا و مسائلی است كه می‌بینیم. لذا در بسیاری از مسائل طبعاً اسلام این حق را به زن نداده، قضاوت مربوط به زن نیست، شهادت دو زن به اندازه شهادت یك مرد است، در خود آیه هم نسبت به این قضیه اشاره دارد أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى‌ ... البقرة، ٢٨٢ اگر یكی گمراه شد نه اینكه نسیان بر او پیدا شد گمراه شد فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى‌ دیگری بیاید به او تذكر بدهد بگوید نه این طوری بود، مسئله به آن كیفیت بود او این حرف را زد شما یادت رفته آن این طور. هان! نمی‌گوید شهادت زن قبول نیست اصلًا شهادت او مثل دیوار است نه، شهادت او به عنوان یك انسان كه دارای عقل و تفكّر است مقبول است ولی این نقطه ضعف هم در اینجا پوشانده شده كه اگر یك وقتی خدای نكرده مسائل احساسی و عدم آن بینش كافی آمد و آن موقعیت و صورت مسئله را از آن وزان واقعی انداخت این ضمیمه شدن بتواند او را جبران كند این نسبت بهاین موارد. امّا نسبت به موارد

 خاص این‌طور نیست، زن در موارد خاص به خود كه البتّه این دیگر از مسائل فقهی است در آن شهادتش بجای یك نفر است و شهادت او قبول است، در آن مسائلی كه مسائل زنانه است. این ماحصل كلام حضرت بود.

 پس بنابراین، نه ما در كلام حضرت دخل و تصرّف كردیم و نه اینكه گفتیم نهج البلاغه سند ندارد و این مطالب را باید دور ریخت! به‌طوری‌كه بسیاری از افراد می‌گویند! نه اینكه آمدیم به‌طوركلی كنار گذاشتیم. بعضی از شارحین نهج البلاغه آمدند گفتند كه یعنی بعكس آنچه كه ما گفتیم آنچه كه بین مرد و زن اختلافی است آن عقل نظری است كه مربوط به قضایا و روابط منطقی است كه آن هم ارزشی ندارد چه اینكه حالا قضیه و آن واقعیت درست باشد یا غلط باشد. و امّا در عقل عملی هر دو یكی هستند. پس این كلام امیرالمؤمنین چه شد؟ آنكه فایده ندارد هیچی، آنكه فایده دارد هر دو مساویند پس امیرالمؤمنین كه گفت‌

 وَ امَّا عائِشَة فَقَدْ ادْرَكَهَا ضَعْفُ رَأى النِسَاء

 چه شد؟ اینجاست، اینجاست كه ما احساس می‌كنیم نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از خود ما و امثال ما جفا رسیده است. به خود امیرالمؤمنین از دست ما جفا رسیده! مگر حضرت نمی‌توانست خودش بگوید؟! یا آنهایی كه می‌آیند و می‌خواهند نظام آفرینش و تكوین را واژگونه جلوه بدهند اینها مسئولیت بزرگ و گناه نابخشودنی متوجّه آنها خواهد شد. چرا ما در بیان حقائق و مسائل كوتاهی كنیم؟ اگر شخصی می‌تواند راهی برود ...

 اتفاقاً در مجالس آینده اگر خداوند توفیق بدهد راجع به كمالاتی كه زنها پیدا می‌كنند و مراتب علمی كه آنها طی كردند و عدم اختلاف آنها در عوالم بالاتر كه در آنجا دیگر زن و مردی وجود ندارد ما در آنجا بحث را بالا خواهیم كشاند و متوجّه خواهید شد كه تمام این مطالبی كه گفته می‌شود مربوط به نظام عالم در همین عالم‌

 است مربوط به اینجاست، امّا از نقطه نظر مطالب‌ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَه كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللَه لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً الأحزاب، ٣٥ در این آیه خداوند زن و مرد را در یك وزان قرار داده منتها گفته هركس وظیفه خودش را انجام بدهد.

 ان‌شاءاللَه دیگر تتمّه مطالب كه تمام اینها مقدّمه بود برای اینكه ما به آن وظائف برسیم كه روابط بین زن و شوهر باید چگونه روابطی باشد ان‌شاءاللَه طلبمان. خداوند ان‌شاءاللَه توفیق بدهد كه چشم ما بینا و دلهای ما برای پذیرش مسائل حق و راه و روش ائمّه علیهم السّلام همیشه مورد عنایت باشد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ١٥، ص ١٨٠: عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنّه قال: الجنةُ تحتَ أقدام الامّهات. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ١٢٩، خطبه ٧٦: معاشر الناس إنّ النساء نواقص الإيمان نواقص الحُظُوظ نواقص العقول. [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. الكافى، ج ١، ص ٩٠. [↑](#footnote-ref-3)
4. هواجس: وساوس، وسوسه‏ها. [↑](#footnote-ref-4)
5. ١. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسى) ج ١، ص ١٦٩: وَ أمّا عائشةُ فأدرَكَهَا رَأىُ النساء. نهج البلاغة (عبده) ج ٢، ص ٤٧، خطبه ١٥١: وَ أمّا فُلانَة فَأدرَكهَا رَأى النّساء. [↑](#footnote-ref-5)
6. ١. نهج البلاغة (عبده)، ج ٣، ص ٥٦، كتاب ٣١: و ايّاك و مشاورة النساء فانَّ رَأ يَهُنَّ إلى أَضٍ و ....

كتر الفوائد، ج ١، ص ٣٧٦: اياك و مشاورة النساء إلّا مَن جَرَّبتَ بكمالِ عقلِها فإنَّ رَأيَهُنَّ يَجسرُّ إلى الأفَنِ و .... [↑](#footnote-ref-6)